



History & Culture

Vol. 50, No. 1, Issue 100

Spring & Summer 2018

DOI: <https://doi.org/10.22067/jhc.v50i1.75694>

تاریخ و فرهنگ

سال پنجاهم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۰

بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۸۹-۱۱۰

تطور معنای رفض و تشیع در منابع رجالی - فرقه ای اهل سنت*

حسن نقی زاده^۱

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: naghizadeh@um.ac.ir

حسن نمکی نوقاب

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: namaki.ha14@gmail.com

چکیده

فهم معنای دقیق اصطلاح‌ها و توجه به تغییر و تحول مولفه‌های معنایی یک واژه یا اصطلاح در طول تاریخ، سبب شناخت واقع‌بینانه‌تری از مسائل و تحلیل درست موارد کاربرد آن می‌شود. از جمله واژگانی که به نظر می‌رسد در طول تاریخ دچار تحول معنایی شده باشند، دو عنوان تشیع و رفض است که هم در فرقه‌شناسی و هم در علم رجال از آن دو بهره گرفته می‌شود. این تحقیق با تحلیل قرائن تاریخی درصدد بازخوانی واژه‌های «رفض و تشیع» در سده‌های نخستین هجری برآمده و به این سوال پاسخ داده که آیا دو تعبیر رفض و تشیع در این قرون صرفاً به شیعیان امامی اطلاق می‌شود یا دایره معنایی فراتر از تشیع امامی داشته و فرقه‌ها و جریان‌های دیگری از تشیع را هم در خود جای می‌دهد؟ این جستار در پی اثبات این مدعا است که بر خلاف تصور اولیه، دو عنوان تشیع و رفض انحصاری بر فرقه امامیه ندارد و رجوع به تعاریف خود اهل سنت از این دو اصطلاح و انطباق آن با جریان‌های منتسب به تشیع، بیانگر نوعی توسعه معنایی این دو واژه در کاربردهای متقدمان است که به تدریج دچار نوعی تحدید معنایی شده و در تشیع امامی به اصطلاح امروزی خود منحصر شده و عدم توجه به این نکته از سوی برخی از پژوهشگران، تحلیل‌های نادرستی نسبت به کاربرد این دو تعبیر در توصیف راویان ایجاد کرده است.

کلیدواژه‌ها: شیعه، رفض، امامیه، زیدیه، عثمانیه، شیخین، امام علی(ع).

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۷/۱۰، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۰۴.

۱. نویسنده مسئول

Semantic Evolution of the Terms Rafida and Shi'ism in Rijal and Religious Sect Sources of the Sunnis

Hassan Naghizadeh(Corresponding author)

Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Hassan Namaki Noqab

Ph.D. student in Quran and Hadith, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

Understanding the exact meaning of the terms and tracking the evolution of the semantic components of a word or term throughout history will offer a more realistic perception of the issues and the accurate analysis of its applications. Among the words that seem to have undergone a semantic change over the course of history are the two terms Shi'ism and rafida, which are used both in sectology and *Elm al-rejal* (Science of Narration). This research, by analyzing historical evidences, attempts to revisit terms " rafida and Shi'ism " in the early centuries and address the question whether the two terms of rafida and Shi'ism in these centuries have referred solely to the Imamiyyah Shia or the semantic scope of this term is far beyond Imamiyyah Shia, encompassing other Shia sects and movements. This paper seeks to prove that, contrary to the general perception, the two terms of Shi'ism and rafida are not exclusive to Imamiyyah Shia. The definitions of these two terms offered in Sunni sources and its adaptation to the movements attributed to Shi'a manifest a kind of semantic development of these two words in the discourse of earlier theorists. However, it has undergone a semantic delimitation over time, becoming constrained to its current meaning in the Imamiyyah Shia. Failure to recognize this point, some researchers have provided incorrect analysis of the application of these two terms in describing narrators.

Keywords: Shia, Rafida, analysis, Zaidiyyah, Osmaniyyah, Sheikhin, Imam Ali (AS)

مقدمه

واژه‌های «رفض» و «تشیع» که مورد استفاده رجالیان و علمای اهل سنت بوده و در گزارش‌ها و شرح حال راویان به کار رفته، از جمله مفاهیمی است که در طول تاریخ اسلام، دچار قبض و بسط معنایی شده و عدم توجه به این مساله سبب تحلیل‌های نادرست برخی از علما در این باب شده است. آشنایی با چنین نمونه‌هایی ضرورت پرداختن به این مساله را تبیین می‌کند. محمدتقی شوشتری (د. ۱۴۱۵ق) در مقدمه قاموس الرجال در تعریف شیعه و رافضی نزد اهل سنت آورده است: معنای «فلاَنٌ شیعی» و «فلاَنٌ یشیعُ» در کلام اهل سنت، اعم از امامیه است و مرادف با امامیه عبارت «رافضی» یا «شیعی غالی» است (شوشتری، ۲۲/۱). نامبرده به توسعه معنایی اصطلاح شیعه کاملاً توجه داشته و آن را اعم از امامیه می‌داند، ولی در مورد اصطلاح رفض، کاربرد عبارت «رافضی» و «شیعی غالی» در توصیف یک راوی را نشانه امامی بودن او می‌داند، هرچند که در مورد عبارت «شیعی غالی» در پایان همین سخن خود انحصار آن به امامی بودن راوی را رد کرده است (همو، ۲۳/۱).

ذهبی از رجال‌شناسان مشهور اهل سنت نیز گرچه در میزان الاعتدال به تفاوت تعریف و تلقی متقدمان و متأخران اهل سنت از اصطلاح تشیع توجه داشته (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۱۸/۱-۱۱۹)، نسبت به اصطلاح رفض و تفاوت کاربرد آن میان متقدمان و متأخران سخنی نگفته است؛ با وجود این، بر اساس برخی عبارات به نظر می‌رسد او رفض را مرادف با تشیع امامی می‌دانسته است؛ وی در علت عدم نقل بخاری از علی بن هاشم بن برید (د. ۱۸۰ق) آورده است: «بخاری به علت غلو علی بن هاشم از او روایتی نقل نکرده است؛ زیرا بخاری به شدت از روافض پرهیز داشت، گویی وی از تدین و اعتقاد روافض به تقیه ترس داشته است...» (همان، ۱۹۴/۵). ذهبی (د. ۷۴۸ق) در حالی علت پرهیز بخاری از علی بن هاشم را به تقیه وی مربوط دانسته است که به اذعان «ملل و نحل» نویسان، تقیه از ویژگی‌های خاص فرقه امامیه بوده است (اشعری، ۴۶/۱، ۵۷) و در کتب رجالی امامیه نیز جز شیخ طوسی (د. ۴۶۰ق)، کسی از علی بن هاشم نام نبرده است و به گواه کتب رجالی زیدی، وی در قیام‌های زیدیه شرکت داشته و از زیدیان شمرده شده (نک: مسوری، ۳۲) و از این رو، تحلیل یادشده ذهبی درباره نوع رفتار بخاری نسبت به راوی مذکور می‌تواند ناشی از اندیشه یکسان‌انگاری رفض با جریان امامیه بوده باشد.

تصور ترادف میان دو عنوان شیعه و رفض با مفهوم شیعه اثنی‌عشری را می‌توان در عبارات الیاس قاسمی از محققان معاصر شیعی به صورت واضح‌تر دید؛ آن‌جا که در مقام بیان راویان شیعی کتاب بخاری و پس از بیان سخنی از ذهبی، چنین برداشت می‌کند که منظور از رافضه در زبان رجال‌شناسان اهل سنت همان شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (ع) و معتقدان به امامت آنان بوده و بخاری از این افراد - که آنان را

کافر و ملحد دانسته - در صحیح روایت آورده است (نک: قاسمی، ۷۸).

این موارد نشان‌دهنده غفلت این پژوهشگران نسبت به تطور دو اصطلاح رفض و تشیع در طول زمان است که در برخی موارد واژه شیعه را با مفهوم تشیع دوازده امامی خلط کرده‌اند و از سوی دیگر، اصطلاح رفض را منحصر در تشیع امامیه دانسته‌اند که در ادامه، نادرستی این دو موضع را نشان خواهیم داد. با لحاظ نکات مذکور، مقاله حاضر در درجه اول به دنبال اثبات تحول در معنای رفض و رافضی است و اهتمامی به اثبات توسعه معنایی عنوان تشیع ندارد؛ ولی از آن‌جا که شناخت تطور و گستره معنایی واژه «رفض» در میان رجال‌شناسان متقدم وابسته به شناخت تشیع ابتدایی صدر اسلام و مناسبات آن بوده، سخن گفتن از واژه «تشیع» نیز ضروری است؛ علاوه بر این، اقتران دو اصطلاح تشیع و رفض در توصیف یک راوی و در نتیجه، احتمال یکسان‌انگاری آن دو از سوی خواننده نیز بررسی مفهوم «تشیع» در این مقاله را بیشتر توجیه می‌کند.

در نگاهی کلی، در این مقاله در وهله اول، در پی شناخت ملاک‌های تعریف رافضی و شیعی و بیان افتراق این دو، در کتب رجال‌شناسان اهل سنت هستیم و سپس به جهت اثبات توسعه معنایی اصطلاح رافضی در میان متقدمان، به بررسی مؤلفه‌های فکری جریان‌های همسو با اندیشه رفض خواهیم پرداخت؛ آن‌گاه نشان خواهیم داد که گروه‌هایی غیر از امامیه نیز به همان عقاید و اندیشه رفض که در تعریف رافضی بدان اشاره شده، معتقدند؛ از این رو، طبیعی است که فردی رافضی را بتوان یافت که امامی اثنی‌عشری نباشد.

گفتنی است که در باب توسعه معنایی اصطلاح شیعه نوشته‌های زیادی در قالب مقاله و سخنرانی موجود است؛ چنان‌که کاربرد آن در غیر تشیع امامی در زبان محققان امری مسلم گرفته شده است و همان‌گونه که خواهد آمد، رجال‌شناسان اهل سنت نیز بر این نکته واقف بوده‌اند و بدان تصریح کرده‌اند. با این همه، در مورد اصطلاح رفض و دائرة معنایی رافضی در زبان آن عالمان مقاله‌ای مستقل نوشته نشده است. با وجود این، دو مقاله در مورد رفض و رافضی نوشته شده است که یکی کوشیده از ملاک‌های انتساب به رفض توسط فقیهان اهل سنت و بررسی احکام فقهی آنان در مورد کفر رافضی سخن گوید^۱ و دیگری به بحث از منشأ پیدایش اصطلاح رافضی و اندیشه مقابل رفض در متون تاریخی اختصاص یافته است.^۲ مقاله «ملل و نحل: با مفاهیم سه‌گانه، مرجئه، معتزله، رافضی، آشنا شویم» از جعفر سبحانی و مدخل «رافضی» در جلد ۱۹ دانشنامه جهان اسلام نیز به بررسی پیشینه و آراء پیرامون وجه تسمیه رافضی پرداخته‌اند. علاوه

۱. توکلیان اکبری، محمود، «تأملی در مفهوم رفض و کفر رافضی»، در تاریخ و فرهنگ، ش ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.

۲. اعتصامی، عبدالمجید، «خاستگاه اندیشه رفض و نسبت آن با واژه رافضی»، در کلام اهل بیت، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

بر این، در آثار مستشرقان نیز می‌توان به مقاله «رافضه» اتان کلبرگ اشاره کرد که به بازتفسیر «رافضی» در زبان ائمه پرداخته^۱ و همچنین فان اس در کتاب کلام و جامعه به معرفی «رافضی» به عنوان یکی از گرایش‌های تشیع کوفی پرداخته است.^۲

از پژوهش‌های پیشین دو مقاله اول به طور ضمنی و گذرا به تحول معنایی اصطلاح رافضی و رفض اشاره کرده‌اند. مقاله جعفر سبحانی و مدخل «رافضی» در دانشنامه جهان اسلام نیز با تحلیلی که از وجه تسمیه این عنوان ارائه کرده‌اند، اصلاح رافضی را یک اصطلاح سیاسی دانسته و عمومیت این اصطلاح را برای همه جریان‌ها متذکر شده‌اند، اما هیچ‌کدام از آن‌ها تحلیل جامعی درباره جریان‌هایی از تشیع که در معرض انتساب به رفض قرار گرفته‌اند و نیز در باب دلایل این انتساب ارائه نکرده‌اند. ادعای موجز مقالات مذکور توسعه معنایی واژه رافضی در میان متقدمان است و پژوهش حاضر این ادعا را از طریق شناسایی و بررسی مولفه‌های فکری جریان‌ها و مصادیق موجود، به داوری برده و به صورت مستدل تایید کرده است.

۱- مفهوم تشیع و رفض

برای فهم معنا و مفهوم رفض و تشیع، با اتکا به کتب لغت و رجال اهل سنت، به معنای لغوی و سپس معنای اصطلاحی آن‌ها می‌پردازیم.

۱-۱- شیعیه

۱-۱-۱- معنای لغوی

واژه شیعیه (جمع آن شیع و أشیاع) به معنای دوست و پیرو است. این واژه هم بر یک فرد و هم بر یک گروه اطلاق می‌شود (ابن اثیر، ۵۱۹/۲-۵۲۰؛ فیروزآبادی، ۴۷/۳). از این رو، شیعیه یک فرد، یاران و پیروان اویند (جوهری، ۳۷۵/۴؛ ابن منظور، ۱۸۸/۸) که در اثر محبت و علاقه، به وی تمایل یافته‌اند (ابوهلال عسکری، ۳۰۷). همچنین هر گروهی که بر کاری اتفاق نظر داشته باشند یا به جهت انجام کاری کنار هم آیند، به آنان شیعیه اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۸۸/۸).

گویا این واژه و مشتقات آن در قرآن کریم، به کلی در معنای لغوی به کار رفته‌اند. شیعیه در قرآن به چند

۱. اتان کلبرگ در این مقاله به بررسی کاربردهای مثبت عنوان رافضی در زبان ائمه (ع) پرداخته و نشان داده است که آنان برای رهایی از معنای منفی و تحقیرآمیز رفض، معنای مثبت و ستایش‌آمیزی بدان داده‌اند (رک: .

Kohlberg, "the term Rafida in Imami Shia Usage", in *Journal of the American Oriental Society*, v.99, 1979, p.677-9).

۲. کتاب کلام و جامعه در سده‌های دوم و سوم هجری در شش جلد به زبان آلمانی اثر یوزف فان اس اسلام شناس آلمانی است که به زبان‌های انگلیسی و فارسی هم ترجمه شده است. فان اس در جلد اول کتاب به مناسبت بحث از سرزمین‌های اسلامی از عراق نام برده و ذیل این عنوان از رافضیه به عنوان یکی از گرایش‌های شیعیه یاد کرده و به بیان مشخصه‌های فکری و معرفی برخی از سرآمدان آن‌ها پرداخته است (رک: ترجمه انگلیسی، صص ۳۶۶-۳۱۴).

صورت به کار رفته است: یک بار به صورت مفرد و غیر مضاف (مریم/۶۹)، سه بار به صورت مفرد و مضاف (قصص/۲۸ و صافات/۸۳)، پنج بار به صورت «شیع» (حجر/۱۰، انعام/۶۵ و ۱۵۹ و...)، دو بار به صورت اشیاع و مضاف (قمر/۵۱، سبأ/۵۴) و یک بار به صورت فعل (نور/۱۹).
واژه شیعه همراه با ال و لام معرفه و به صورت غیر مضاف تنها بر پیروان امام علی (ع) اطلاق می‌شود؛ اما به صورت نکره، عموم پیروان فرقه‌ها و گرایش‌ها را در بر می‌گیرد و حتماً با یک قید می‌آید (رک: ابوحاتم رازی، ۳/۳۷). به همین دلیل، به پیروان عثمان شیعه عثمان و به پیروان معاویه شیعه معاویه گفته می‌شده و از همین رو، واژه شیعه در یک مفهوم عام، بر هواداران عثمان و معاویه هم اطلاق می‌شده است (منقری، ۵۱۰؛ طبرانی، ۱۲۹). با گذشت زمان، این عنوان به کسانی اختصاص یافت که نسبت به امام علی (ع) و خاندانش «محبت شدید» داشته یا ولایتش را پذیرفته بودند (ابن اثیر، ۲/۵۱۹-۵۲۰).

۱-۱-۲- معنای اصطلاحی

عالمان اهل سنت، به ویژه رجالیان، علی‌رغم ذکر راویان شیعی در آثار خود، تعریف واحد و روشنی از عنوان تشیع ارائه نکرده‌اند؛ جز آنکه هنگام ذکر تراجم این راویان به بیان مرتبه و شدت و ضعف تشیع آنان اشاره کرده و گاه به بیان ملاک و تعیین مرز میان اصطلاحات پرداخته‌اند. با رجوع به منابع رجالی اهل سنت با طیف مختلفی از تعبیرهای ناظر به تشیع راوی مواجه می‌شویم که می‌توان آن‌ها را در سه سطح دسته‌بندی کرد:

الف) تشیع خفیف: در این سطح، راوی با تعبیری توصیف شده است که از خفیف بودن تشیع او در آن برهه از تاریخ حکایت می‌کند. این تعبیر در کتب رجال از این دست است: شیعی (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۲۲۸، ۲/۱۵۷؛ مزی، ۹/۶۸)، یتشیع (نک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ۹/۵۵؛ عجللی، ۸۸؛ ابن سعد، ۷/۲۸۸)، فیه تشیع قلیل (خفیف) (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۰/۱۴۵، ۱۵۱)؛ رُمی بالتشیع (ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰/۳۰۳)؛ مانل (ابن سعد، ۷/۲۵۲؛ مزی، ۱۲/۹).

ب) تشیع شدید: در این سطح، رجال‌شناسان سنی راویان را با عبارات و لحن تندتری توصیف کرده‌اند که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: غالباً فی التشیع، شیعی غالی یا من غلاة التشیع (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱/۴۳۶؛ ابن عدی، ۳/۹۵۰؛ ابن حبان، ۲/۱۰۵)، شیعی رافضی (عقیلی، ۳/۳۴)، شدید التشیع (ابن ابی حاتم، ۶/۲۲۳)، شیعی بغیض (ذهبی، همان، ۴/۵۴۴)، شیعی جلد (ذهبی، همان، ۲/۳۶۳)؛ شیعی مُحترق (مزی، ۲۶، ۲۹۷/۱۹، ۱۶۹).

ج) اختلاف در تشیع راوی: گاهی در توصیفات رجالی در مورد یک راوی با تناقض‌ها و اختلافاتی ناظر به کیفیت تشیع او مواجهیم؛ به عنوان مثال، ابن سعد (د. ۲۳۰ق) درباره خالد بن مخلد قَطَوانی

(د. ۲۱۳ق) از راویان شیعی کتاب بخاری می‌گوید: «منکر الحدیث و دچار تشیع افراطی است» (ابن سعد، ۴۰۶/۶)، ولی عجللی (د. ۲۶۱ق) آورده است: او ثقة و تشیع اندکی دارد (عجللی، ۳۳۲/۱)؛ یا مثلاً در مورد عدی بن ثابت (د. ۱۱۶ق) ذهبی می‌گوید: «اگر شیعیان مثل او بودند شرشان کم بود» (ذهبی، همان، ۶۱/۳)؛ ولی ابن حجر (د. ۸۵۲ق) به نقل از دارقطنی (د. ۳۸۵ق) او را غالی دانسته است (ابن حجر، هدی الساری، ۴۲۳).

رجالیان اهل سنت علاوه بر انتساب راویان به تشیع با درجات مختلف، به بیان ملاک‌ها در کیفیت تشیع آنان نیز پرداخته‌اند و آشنایی با این عبارات می‌تواند ما را در فهم مفهوم تشیع نزد آنان یاری کند. یحیی بن معین (د. ۲۳۳ق)، از محدثان مشهور اهل سنت در نیمه نخست قرن ۳ق، معیار و ملاک تمایز شیعه از سنی را در مسأله تقدم و افضلیت بین عثمان و حضرت علی (ع) می‌دانست و هرکس علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌شمرد، شیعه می‌دانست و معتقد بود مذهب ما این است که ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را به ترتیب خلیفه بدانیم (نک: ابن معین، ۴۶۵/۳).

دارقطنی (د. ۳۸۵ق) از دیگر محدثان اهل سنت، ضمن بیان اجماع صحابه در مورد افضلیت عثمان بر حضرت علی (ع)، عقیده متمایزکننده اهل سنت از شیعیان را در همین نکته می‌داند و به نوعی سخن ابن معین را تکرار می‌کند و حتی پا را از این فراتر نهاده و مدعی می‌شود که اولین مرحله رافضی‌گری اعتقاد به تقدم علی (ع) بر عثمان است. ذهبی این سخن دارقطنی را آورده و با آن به مخالفت پرداخته و می‌گوید: «مسأله تقدم علی (ع) بر عثمان، نه رفض است و نه بدعت؛ زیرا صحابه زیادی معتقد به این بودند؛ بلکه بدون شک شیخین بر این دو افضل هستند و کسی که مخالف این باشد شیعی جلد است...» (رک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۵۷/۱۶، ۴۵۸).

ابن حجر نیز در فتح الباری می‌نویسد: تشیع، محبت به حضرت علی (ع) و تقدم او بر صحابه است و اگر کسی او را بر شیخین برتری دهد غلو در تشیع دارد و رافضی نامیده می‌شود... (ابن حجر، فتح الباری، ۲۳۱/۲-۲۳۲).

ذهبی از دانشمندان سده ۸ ق در آثار خود متعرض ویژگی‌های و درجات تشیع شده است. او در شرح حال حسن بن صالح کوفی (د. ۱۶۹ق)، بعد از بیان خودداری حسن از ترحم بر عثمان، اضافه می‌کند که هرکس از ترحم بر عثمان خودداری کند، رگه‌هایی از تشیع در او وجود دارد و کسی که نسبت به عثمان بغض و کینه‌ای داشته باشد و از او بدگویی کند، شیعه جلد است... (ذهبی، همان، ۳۶۹/۷-۳۷۰).

همو در میزان الاعتدال در ذیل شرح حال ابان بن تغلب (د. ۱۴۰ق)، او را شیعی جلد و به نقل از ابن عدی جرجانی، غالی در تشیع می‌خواند؛ ولی با وجود این، او را توثیق کرده و در جواب کسانی که می-

گویند چطور یک بدعت‌گذار را توثیق کرده، بدعت را به دو نوع صغری و کبری تقسیم کرده و بدعت صغری را غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو می‌داند که در میان تابعان از این دسته زیاد وجود داشته‌اند. او بدعت کبری را رفض و غلو در تشیع می‌داند و روایات راویان معتقد بدان را مردود شمرده است. ذهبی در ادامه، تشیع ابان را از نوع بدعت صغری و او را از کسانی دانسته که به شیخین تعرض نکرده و فقط حضرت علی(ع) را بر شیخین افضلیت داده‌اند (ذهبی، میزان الاعتدال، ۵/۱).

با توجه به این عبارات و سخنان می‌توان از تعریف اصطلاحی تشیع یک تقسیم بندی فراهم کرد:

الف) تشیع عام و حداقلی: در این نوع از تشیع، شخص نسبت به حضرت علی(ع) محبت دارد و در یک مرحله بالاتر ایشان را بر سایر صحابه افضل می‌داند. این تشیع با عباراتی چون «فلان یتشیع»، «شیعه علی» و «تشیع قلیل» بیان شده است.

ب) تشیع خاص و حداکثری: در این نوع تشیع، فرد علاوه بر قبول افضلیت، امامت حضرت امیر(ع) را به عنوان خلیفه بلافضل پیامبر(ص) منصوب می‌داند. این نوع از تشیع همان است که از آن به رافضی و یا شیعی جلد تعبیر شده است.

۱-۲-۱- رفض

یکی از اصطلاحاتی که به صورت مطلق یا به همراه واژه شیعه در توصیف یک راوی به کار رفته، عبارت «فلان رفض» یا «فلان رافضی» است. در این جا نخست رفض را در لغت بررسی می‌کنیم و سپس به معنای اصطلاحی آن می‌پردازیم.

۱-۲-۱-۱- معنای لغوی

فعل «رفض» در لغت یعنی ترک کردن و کنار گذاشتن کسی یا چیزی (جوهری، ۱۷۰۸/۳؛ ابن فارس، ۴۲۲/۲) و اسم «رفض» به شیء متفرق گفته می‌شود و جمع آن أرفاض است (ابن منظور، ۲۱۶/۵).

۱-۲-۲-۱- معنای اصطلاحی

اصطلاح رفض در وهله اول به معارضان و مخالفان یک حکومت و نظام اطلاق می‌شود (نک: منقری، ۲۹)؛ از این رو، اصطلاح «رفض» اساساً یک اصطلاح سیاسی است؛ ولی در تاریخ اسلام به افرادی رافضی اطلاق می‌شده است که حکومت خلفا را مشروع نمی‌دانستند و از آن جا که شیعیان اثنی عشری یکی از این گروه‌ها بوده‌اند، این لفظ به آنان نیز اطلاق شده است. البته گزارش دیگری هم در وجه تسمیه شیعیان به نام «رافضی» وجود دارد و منابع سنی غالباً به این روایت تاریخی استناد می‌کنند. در این گزارش آمده است که پس از قیام زید و پیوستن جمعیت انبوهی از شیعیان به قیام ضد اموی او، بیعت کنندگان از او خواستند از شیخین تبری جوید، ولی او از این عمل خودداری نموده و اصحابش را نیز از آن منع می‌کرد و

از همین رو، عده زیادی از پیروانش او را رفض کردند (فیروزآبادی، ۳۳۲/۲؛ ابن کثیر، ۳۲۹/۹، ۳۳۰؛ ابن تیمیه، ۳۵/۱).

این اصطلاح نیز مانند واژه شیعه در زبان عالمان با ابهام روبه‌رو است و شاید گمان شود که ناظر به شیعه اثنی‌عشری است، ولی باید دقت کرد همان‌طور که گفته شد، در طول تاریخ اسلامی این اصطلاح به هر فرقه و یا فردی که مخالف با یک جریان و یا امری باشد و حکومت وقت را نپذیرد، اطلاق شده است؛ مثلاً معاویه، شیعه عثمان را که خلافت حضرت علی (ع) را نپذیرفتند رافضی نامید (سبحانی، ۱۱۶/۱-۱۱۷) و یا اینکه برخی از فرق نویسان همه شاخه‌های شیعه را رافضی دانسته‌اند و ذیل روافض از آن‌ها نام می‌برند (بغدادی، ۱۷-۱۵). علت جعل این اصطلاح هر چه باشد، آنچه به پژوهش حاضر مربوط می‌شود، این است که عده‌ای از راویان شیعی با این واژه توصیف شده‌اند و لازم است برای فهم مفهوم این واژه به عبارات خود رجالیان مراجعه کرد تا ویژگی‌ها و مؤلفه‌های راویانی که به این نام توصیف شده‌اند، دقیق‌تر شناخته شود.

احمد بن حنبل (د. ۲۴۱ق) بنا به گزارش فرزندش سبب شیخین را نماد رفض می‌دانسته است (ابن حنبل، ۹۹/۱). ابن حجر ضمن آن‌که تشیع را با ویژگی محبت حضرت علی (ع) توصیف می‌کند، افضل دانستن آن حضرت بر شیخین را رفض و همراه کردن سب و لعن شیخین به این افضلیت را غلو در رفض می‌داند (ابن حجر، هدی الساری، ۴۵۹/۱). ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء نخست قول دارقطنی مبنی بر ادعای اجماع صحابه در رافضی شمردن فرد معتقد به تقدم حضرت علی (ع) بر عثمان را نقل کرده است و سپس دشمنی با شیخین و عدم قبول خلافت آنان را ملاک رفض دانسته است (۴۵۸-۴۵۷/۱۶). ذهبی در دو موضع دیگر از کتاب‌هایش (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۶۹/۷-۳۷۰؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۵/۱) ملاک رافضی را عداوت با شیخین و طرد خلافت آنان معرفی کرده است.

چنان‌که گفته شد، ابن حجر و ذهبی رفض را مربوط به عداوت با شیخین و عدم مشروعیت خلافت آنان معرفی می‌کنند. با این‌همه، گاهی این اصطلاح به کسانی هم که صرف محبت اهل بیت را داشته‌اند، نسبت داده شده است؛ به عنوان مثال، شافعی (د. ۲۰۴ق) که به دوستی با اهل بیت معروف بود، از سوی برخی به رفض متهم شده است. او در اشعاری که بدو نسبت داده شده، به رافضی بودن خود افتخار کرده و می‌گوید: اگر محبت آل محمد (ص) رفض است، پس جن و انس شهادت دهند، من رافضیم (زبیدی، ۳۵۴/۱۸). مضمون این‌گونه از اشعار نشان می‌دهد که برخی از بزرگان اهل سنت صرفاً به جهت محبت به خاندان پیامبر (ص) به رفض منتسب شده‌اند.

نسائی (د. ۳۰۳ق) نیز به سبب حب اهل بیت (ع) به رفض متهم شده است. او با نوشتن کتاب

خصائص امیرالمؤمنین مورد آزار قرار گرفت و از جانب دیگران به عنوان رافضی شناخته شد (نسائی، ۱۱)؛ حتی برخی دشنام و سرزنش صحابه را نیز رفض می‌دانستند (نک: ذهبی، میزان الاعتدال، ۳۲۴/۵).

گویا این واژه از خاستگاه اصلی خود فاصله گرفته و به مرور زمان توسط مخالفان امامیه به شیعیان مخالف شیخین و قائل به تقدم حضرت بر آن دو و حتی صرفاً دوستان اهل بیت و دشمنان معاویه اطلاق شد. هدف این نام‌گذاری با توجه به معنای منفی این واژه می‌تواند حربه‌ای برای تخریب شخصیت راویان امامی و یا ایجاد یک جو خاص در مورد راوی و احادیث او باشد تا دیگران را از استفاده از او بر حذر دارند (نک: آقائوری، ۱۰۹).

به عنوان حاصل پژوهش تا بدین مرحله، می‌توان گفت که ابتدایی‌ترین نوع تشیع، محبت به آل محمد(ص) بوده است. این محبت در میان بیشتر صحابه، تابعان و اهل سنت قرون نخستین، غیر از ناصبیان، شایع بود؛ از این رو، ممکن بود یک راوی منتسب به تشیع شود و هیچ همسویی با اندیشه تشیع خاص یا همان تشیع مصطلح امروزی نداشته باشد. نکته دیگر این که در میان عموم محدثان و رجال اهل سنت، محبت به اهل بیت(ع) و اعتقاد به تقدم حضرت علی(ع) بر همه صحابه به جز شیخین، تشیع قلیل و سیر نامیده می‌شود. آنان روایات چنین راوی را می‌پذیرند. همچنین در میان ایشان، اعتقاد به افضلیت آن حضرت بر شیخین، نماد رفض، و عداوت با شیخین، غلو در رفض شناخته شده و سبب جرح راوی و طرد روایات او می‌شود.

۲- تشیع در سده‌های نخست هجری

پس از بیان معنا و مفهوم واژه شیعه و رافضی و ملاک‌های متمایزکننده این دو در زبان علمای اهل سنت، به جهت فهم دقیق معنای این دو اصطلاح در میان قداما و اختلاف تعبیر رجال‌شناسان در توصیف نوع تشیع یک راوی، به بررسی وضع شیعیان و دسته‌بندی‌های آنان در سده‌های نخست هجری خواهیم پرداخت. در این بخش ابتدا به دو موضوع اساسی تشیع کوفی و تقابل جریان عثمانی و علوی که در فهم معنای توسعه یافته تشیع و رفض در سده‌های ۱-۳ق نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اشاره خواهیم کرد و سپس به بازخوانی مولفه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع در سده‌های آغازین هجری می‌پردازیم و به این سوال پاسخ می‌دهیم که عنوان رافضی با کدام یک از این گروه‌ها و جریان‌های شیعی انطباق دارد؟ و اینکه آیا این اصطلاح می‌تواند به عنوان نشانه‌ای بر امامی بودن راوی مطرح شود؟

۲-۱- تشیع کوفی

یکی از مراکز تجمع شیعیان در قرون نخستین هجری شهر کوفه بوده است

(http://hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?LanguageID=1&id=31079).

سابقه تشیع در این شهر به دوران خلافت امام علی (ع) می‌رسد. دوران چند ساله اقامت امام در این شهر، موجب تثبیت تشیع در آن شد؛ به طوری که در پایان قرن اول هجری کوفه شهری شیعی تلقی می‌شد که محل تجمع سران شیعه در عراق و مرکز مخالفت با امویان بود. این غلبه تا حدی بود که برخی از عالمان نیز از وجود فردی ناصبی و موافق حکومت معاویه در این شهر اظهار شگفتی می‌کردند (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۷۲/۶).

درباره تشیع کوفی به عنوان یکی از جریان‌های معتدل شیعی و به ویژه، در بررسی ابعاد اندیشه‌های مذهبی و مکاتب فقهی آن، هنوز جای تحقیق بسیاری وجود دارد. تشیع شاخه هوادار امام باقر(ع) در کوفه و تا قبل از انقلاب عباسی و همچنین طیف‌هایی از تشیع کوفی که بر گرد زید بن علی حلقه زدند و به طور کلی، گونه‌شناسی تشیع در این منطقه، نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است؛ ولی روایات تاریخی و عبارات ناظر به مذهب و اعتقادات موجود در این شهر از وجود یک مذهب عام و مشترک میان غالب کوفیان خبر می‌دهد. دلیلی که ما را به وجود یک مذهب عام مشترک میان شیعیان ابتدایی در کوفه، قبل از شفاف شدن اختلافات درون فرقه‌ای شیعیان رهنمون می‌کند، کاربرد عباراتی ناظر به مذهب کوفیان مانند «فلان کوفی المذهب» یا «فلان علی مذهب اهل بلده» است. در همین باره ابواسحاق جوزجانی (د. ۲۵۹ق) از محدثان نیمه نخست سده ۳ق درباره فضل بن دکین (د. ۲۱۸ق) از عبارت «کوفی المذهب» استفاده کرده است (جوزجانی، ۸۱). ناشی اکبر (د. ۲۹۳ق) در مسائل الامامه می‌نویسد: «وکیع بن جراح، اصحاب عبدالله (شاگردان ابن مسعود)، محمد بن ادریس شافعی، عبدالله بن نعیم و ابونعیم فضل بن دکین و اکثر بزرگان اصحاب حدیث کوفه معتقدند که برترین مردم بعد از پیامبر، ابوبکر، عمر، علی و سپس عثمان است. این مشایخ علی را بر عثمان مقدم می‌دارند و این تشیع اصحاب حدیث کوفه است. این بزرگان زبیر، طلحه، عایشه، معاویه و عمرو بن عاص را دوست دارند و از هیچ‌یک از اصحاب پیامبر برائت نمی‌جویند...» (ناشی اکبر، ۶۵). ابن حجر در ذیل حدیثی که در آن یکی از روایان به علوی بودن توصیف شده، در تفسیر و مراد از این واژه چنین آورده است: او «علی(ع) را در فضل و علم بر عثمان مقدم می‌داند و این عقیده مشهور گروهی از اهل سنت در کوفه است» (ابن حجر، فتح الباری، ۱۹۱/۶).^۱ ذهبی در سیر اعلام النبلاء ذیل تراجم برخی از روایان و در توضیح نوع تشیع آنان از عبارت «مذهب اهل بلده» و یا «کدأب

۱. ابن حجر با وجود تفضیل امام علی(ع) بر عثمان از جانب برخی، آنان را از دایره تسنن خارج نکرده است. با وجود این، چنان‌که در متن مقاله خواهد آمد، جریان مقابل علویان کوفه، یعنی عثمانیه، همین مقدار از اعتقاد را موجب خروج از دایره تسنن می‌دانستند.

اهل بلده» استفاده کرده و در میان این افراد، راویان کوفی نیز دیده می‌شوند: شریک بن عبدالله نخعی (د. ۱۷۷ق) (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۰۲/۸)؛ اسماعیل بن ابان وراق (د. ۲۱۶ق) (نک: ذهبی، همان، ۳۴۸/۱۰). همچنین در جای دیگر چنین آورده است: بخاری هنگامی که در مورد ابوغسان مالک بن اسماعیل مورد سوال قرار گرفت که چرا با وجود تشیع از او نقل حدیث می‌کنی، در جواب گفت: «او با همشهریان «خود هم عقیده است و اگر شما عبیدالله بن موسی و ابونعیم و گروهی از مشایخ کوفی ما را می‌دیدید [بر مذهب‌شان آگاه بودید] هرگز در مورد ابوغسان از ما سوال نمی‌پرسیدید» (همان، ۴۳۲/۱۰). وی در ادامه، وضع فکری این دو شخص را این طور بیان می‌دارد: ابونعیم فضل بن دکین و عبیدالله بن موسی نسبت به شیخین احترام می‌کردند؛ ولی نسبت به معاویه و اصحابش عناد می‌ورزیدند (همان، ۴۳۲/۱۰). از این عبارت بخاری می‌توان دریافت که وی به تنوع طیف‌های شیعی در میان اصحاب حدیث توجه داشته است (پاکتچی، ۱۱۳/۹).

نتیجه آنکه قبل از شفاف شدن مرزهای میان گرایش‌های درون‌فرقه‌ای شیعیان کوفه، اعتقاد عامه کوفیان، تقدیم حضرت علی (ع) بر عثمان در افضلیت و خلافت بوده است و صرف این اعتقاد سبب می‌شد که جریان عثمانی راوی را به تشیع منتسب کند.

۲-۲- جریان‌های عثمانی و علوی و تاثیر آن‌ها بر مفهوم «تشیع»

جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی در خلأ به وجود نمی‌آیند؛ بلکه همیشه در تعامل و تقابل با سایر جریان‌های موجود در جامعه رشد می‌کنند. جریان شیعه نیز از این قاعده مستثنی نبوده است؛ از این رو، برای شناخت و درک بهتر عبارات و داوری‌های رجالیان و پیش از ورود به بحث درباره تلقی اهل سنت از مفهوم تشیع باید به جریان تقریباً همزاد آن، عثمانیه و تمایزات آن با شیعه، توجه کرد. اهمیت شناخت این جریان به سبب آن است که در مواجهه با تراجم راویان در منابع اهل تسنن عده‌ای از راویان به دلیل اعتقاد به آرائی مخالف این جریان، شیعی قلمداد شده‌اند.

اگرچه شیعه به عنوان یک باور و به تعبیری منش ارزشی، و نه یک فرقه و جریان سیاسی و اجتماعی، در زمان پیامبر (ص) مطرح بوده (نک: سیوطی، ۵۸۹/۶)، ولی انسجام و شکل‌گیری هویت اجتماعی آن را باید در حوادث و وقایع بعد از وفات پیامبر (ص) جستجو کرد. از جمله این رخدادها، حادثه قتل عثمان و شکل‌گیری جریان‌های سیاسی پیرامون این ماجرا بوده است. با کشته شدن عثمان در شورش مسلمانان معترض در سال ۳۵ق، حضرت علی (ع) به خلافت برگزیده شد. پس از آن، مسلمانان در نوع نگرش و واکنش به این حوادث به گروه‌های متعدد سیاسی تقسیم شدند. گروهی به دلیل حمایت از امام علی (ع) با

لقب علوی شناخته می‌شدند و گروهی هم به حمایت از عثمان، عثمانی لقب گرفتند. بر اساس اعتقاد عثمانیان، عثمان مظلومانه کشته شد. آنان معتقدند که حضرت علی (ع) مخفیانه با گروه‌های شورشی همکاری و یا رهبری آن را به عهده داشته است (طبری، ۹/۳/۴۴ / مفید، ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۸). آنان دست کم می‌گفتند که او با سکوت و کناره‌گیری خود با آنان هم‌نوایی کرده است. در نتیجه تمام این گروه‌ها مجرم‌اند و باید قصاص شوند و علی (ع) نیز در جرم آنان سهیم است. همچنین خلافت او، به دلیل مخالفت و عدم بیعت گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد. از نظر فضیلت و برتری نیز عثمان را بر او مقدم می‌داشتند (زک: عجللی، ۱۰۸/۱؛ ابن حجر، فتح الباری، ۱۳۲/۶، ۲۷۱/۱۲). کسانی که چنین تفکری داشتند، عثمانی و شیعه عثمان خوانده می‌شدند و چنین عقیده‌ای دین عثمان در مقابل دین علی (ع) دانسته می‌شد.

اولین بروز تفکر عثمانی و تقابل سیاسی - نظامی آن با تفکر علوی، در سال ۳۶ در جنگ جمل به رهبری عایشه، طلحه و زبیر بود؛ اگرچه این جنگ به پیروزی حزب علوی انجامید، پیامدهایی داشت که نخستین آن‌ها گرایش مردم بصره به تفکر عثمانی بود. این مذهب در میان آنان چنان گسترش یافت که برخی آن را قسمتی از شام می‌دانستند که در سرزمین عراق قرار گرفته است (صنعانی، ۵۰/۴؛ ابن سعد، ۳۳۳/۶). یک سال پس از جنگ جمل، جنگ صفین با وسعت بیشتری دو تفکر عثمانی و علوی را در مقابل هم قرار داد و نتیجه آن، رهایی سپاه عثمانی از شکست حتمی و ضعف شدید سپاه علوی بود. پس از صلح امام حسن (ع) و به قدرت رسیدن معاویه، مذهب عثمانی رونق بیشتری گرفت و در شهرها و مناطق و شهرهای دیگری غیر از بصره و شام مانند جزیره، یمن، ری و حتی کوفه گسترش یافت. در این میان، نوع تفکر عثمانی شام و بصره و ری از گونه افراطی آن، یعنی ناصبی بوده است (ابن اعثم، ۳۵۰/۲؛ طبری، ۱۰۷/۴؛ اسکافی، ۳۲). در مقابل این مراکز ناصبی، شهر کوفه به دلیل پنج سال حکومت عادلانه امام (ع) در آن و شرکت کوفیان در قیام برضد عثمان، جنگ جمل و صفین، بر خلاف بصره، رویکردی علوی داشت و اکثر محدثان بزرگ اصحاب حدیث کوفه رویکردی شیعی داشتند، یعنی علی (ع) را برتر از عثمان می‌دانستند و یا نسبت به عثمان سکوت می‌کردند.

در بیان موضع‌گیری‌های مناطق مختلف جهان اسلام نسبت به مسأله تقدم عثمان و حضرت علی (ع)، گزارش‌هایی تاریخی نیز روایت شده است. سفیان ثوری (د. ۱۶۱ق) نقل کرده است: «وقتی در شام حضور داری، مناقب علی (ع) را بیان کن و هنگامی که در کوفه به سر می‌بری، مناقب ابوبکر و عمر را بگو» (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۶۰/۷). به گفته یحیی بن معین، «هنگامی که علی بن مدینی به بغداد می‌آمد،

سنت را اظهار می‌کرد و هرگاه به بصره می‌رفت اظهار تشیع می‌کرد». ذهبی در توضیح این عبارت می‌نویسد: «علی بن مدینی در بصره از مناقب علی (ع) می‌گفت؛ زیرا بصریان عثمانی مذهب بودند و درباره علی (ع) انحرافی داشتند» (ذهبی، همان، ۴۷/۱۱). ذهبی به نقل از ابن حنزابه (د. ۳۹۱ق) می‌گوید: شنیدم محمد بن موسی مأمونی، دوست نسائی، می‌گفت: روزی انکار قوم نسبت به کتاب خصائص را به گوش نسائی رساندم. او گفت: داخل دمشق شدم و چون منحرف از علی در این شهر زیاد بود خواستم برای هدایت آنان کتابی بنویسم. او بعد از این نیز فضائل الصحابه را نوشت (ذهبی، همان، ۱۴/۱۲۵-۱۳۵). نمونه عملکرد اسماعیل بن عیاش (د. ۱۸۱ق) در ذکر فضائل امام علی (ع) در شهر حمص نیز در همین راستا قابل تفسیر است (نک: همان، ۵۵۹/۷، ۴۴۶؛ بغدادی، ۱۳/۹-۱۰).

ابتدایی‌ترین برداشت از رفتار دوگانه محدثان بر اساس شرایط اعتقادی مناطق در نقل فضائل، اثبات وجود جو ضد علوی در شام است. نتیجه بعدی، فهم بهتر «متشیع» خواندن غالب کوفیان است. با این توضیح که جریان عثمانیه به علت سخت‌گیری زیاد، روزگاری هرکسی را که تمایل جدی به امام علی (ع) داشت، شیعه معرفی می‌کردند. از نظر آنان، اگر کسی امام علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌داشت، یک شیعه به حساب می‌آمد و اگر امام علی (ع) را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌داد - و اگرچه خلافت شیخین را قبول داشت - شیعه غالی و حتی رافضی شناخته می‌شد.

عثمانیه دست‌کم تا نیمه قرن ۲ق به انحصار خلافت در سه خلیفه اول معتقد بودند و به سخن عبدالله بن عمر (د. ۷۳ق) استناد می‌کردند که می‌گفت: «ما در زمان پیامبر ترتیب تفضیل را چنین می‌دانستیم: ابوبکر، عمر و عثمان و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم» (بخاری، ۳/۱۳۵۲). از این رو، در این بازه زمانی، عثمانی به کسی گفته می‌شد که مخالف خلافت و افضلیت امام علی (ع) بود و شیعی فردی بود که حداقل خلافت حضرت را قبول داشت (نک: خیرخواه علوی، ۱۱۵-۱۱۸). در این دوره شام و بصره مرکز اصلی عثمانیان بود و در برابر آن کوفه مرکز شیعه شناخته می‌شد و این امر تا آنجا پیش رفت که به اعتقاد برخی، یافتن عثمانی مذهب در کوفه و شیعی در بصره از عجایب تلقی می‌شد (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۵/۳۷۳).

۲-۳- مشخصه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع

شناخت همه جریان‌های شیعی قرون متقدم و پرداختن به مولفه‌های فکری آنان از رسالت این پژوهش خارج است، ولی آنچه که برای ما مهم است، انشعاب گروه‌هایی از شیعه در قرون متقدم است که به علت پاره‌ای از اعتقادات و مواضع خود به تشیع و رفض منتسب شده‌اند؛ گرچه ممکن است با معنای اصطلاحی

و امروزی از تشیع و رفض مرتبط نباشند.

۲-۳-۱- تشیع امامی

یکی از گرایش‌های شیعی موجود در کوفه متقدم جریان تشیع امامی^۱ بود که در مورد امامت قائل به خلافت بلافصل حضرت علی (ع) به واسطه تعیین و تصریح به نص، از جانب پیامبر (ص) بودند و این اعتقاد را جزو مسائل اساسی دین می‌شمردند (شهرستانی، ۱۶۲/۱). همچنین امامت را صرفاً در فرزندان حضرت فاطمه (س) و امام علی (ع) می‌دانند (شهرستانی، ۱۴۶/۱) و این امامت منحصر در اولاد امام حسین (ع) است و در حالی که می‌گویند زمین خدا از حجت خالی نمی‌شود، حکم به عدم جواز وجود دو امام در یک زمان می‌دهند (نوبختی، ۹۰). علاوه بر این، دو مولفه مهم دیگر شیعیان امامی در رابطه با مبحث امامت، بحث علم لدنی و عصمت ائمه است. آنان معتقدند که علم حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیاز دارند به امامان سپرده شده و آنان از عصمت نیز برخوردارند (نوبختی، ۱۸-۱۹؛ شهرستانی، ۱۴۶/۱).

لازمه اعتقاد به منصوص بودن خلافت امیر مومنان (ع) بعد از پیامبر (ص)، نفی مشروعیت خلافت دیگران و حکم به انحراف و کفر و فسق آنان به واسطه سرپیچی از نص است. از این رو، شیعیان امامی خلافت شیخین را نامشروع و پیروان آن‌ها را شماتت می‌کردند (نک: شهرستانی، ۱۶۴/۱). نفی قیام به سیف و هرگونه حرکت نظامی برضد حاکمیت جور بدون اذن امام معصوم (نک: اشعری، ۵۸/۱) از دیگر اعتقادات متمایزکننده این گروه است؛ علاوه بر این، اعتقاد به رجعت و تقیه نیز از سایر مولفه‌های متمایزکننده شیعه امامی است (نک: اشعری، ۴۶/۱، ۵۷).^۲

۲-۳-۲- زیدیه

زیدیه از دیگر جریان‌ها و فرقه‌های شیعی، در اوایل قرن ۲ ق شکل گرفت. در باب علت پیدایی این گروه و انشعاب آن از امامیه از نقطه نظر تاریخی می‌توان گفت: حرکت و قیام سیاسی زید به علاوه ناسازگاری سیره سیاسی و عملی وی با سیره صادقین (ع) زمینه مناسب و نقطه عطفی را برای تقسیم شیعیان به زیدی و جعفری فراهم آورد (آقانوری، ۲۵۷). معمولاً فرقه‌نگاران زیدیه را در سه گروه جارودیه، بتریه و سلیمانیه جای می‌دهند (نک: شهرستانی، ۱۵۷/۱). با وجود نقاط مشترک میان آنان، در مسأله امامت و شرایط و ویژگی‌های آن، با یکدیگر اختلاف داشتند. بیان نقاط افتراق و دلایل آن در میان زیدیان نیازمند

۱. برای اطلاع از کاربردهای عنوان «امامیه» در زبان فرق‌نویسان و ارتباط آن با «شیعه» و «اثنی عشریه» رک: الویری، محسن، «گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها در پیدایش تشیع»، در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۸، پاییز ۱۳۹۱، صص ۵۲-۷.
 ۲. برای اطلاع بیشتر درباره آموزه‌های اعتقادی، فقهی، کلامی و دیگر موضوعات پیرامون امامیه، نک: پاکتچی، احمد، «امامیه»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۱۵۸-۱۷۶.

تحقیقی مجزاست؛ بنابراین، در این جا به بیان نقاط مشترک و متمایزکننده این جریان از سایر گروه‌های شیعه بسنده می‌کنیم.

زیدیه امامت سیاسی زید را قبول داشته و معتقد به افضلیت مقام امام علی (ع) بر دیگران بودند و او را برای مقام خلافت اولی و شایسته‌تر نسبت به دیگر اصحاب می‌دانستند (نک: بغدادی، ۲۲/۱-۲۴)؛ ولی بر خلاف باور امامیه با قاعده تقدیم مفضول بر افضل با خلافت شیخین کنار آمدند (نک: محمود صبحی، ۸۱/۳-۸۴). علاوه بر این، آنان درباره امامت معتقد بودند که هر شخص عالم و شجاع که از اولاد فاطمه (س) باشد و برضد حکومت جور قیام کند، امام واجب الطاعه است (شهرستانی، ۱۵۴/۱). اینان امامت را بر خلاف دیدگاه شیعه منحصر در اولاد امام حسین (ع) نمی‌دانستند (ناشی اکبر، ۴۲؛ اشعری، ۶۷/۱). زیدیه اعتقادی به رعایت تقیه نداشتند و در مواجهه با ظالم و حکومت جور، معتقد به قیام به سیف و حرکت نظامی بودند، از این رو، یکی از شروط امامت را خروج و دعوت به مبارزه برضد حکومت جور می‌دانستند (نک: شهرستانی، ۱۵۴/۱). زیدیه در قبال عثمان نیز موضعی متفاوت داشت و به دلیل عملکرد وی در زمان خلافت، او را شماتت می‌کردند و برخی از آنان آشکارا از او تبری می‌جستند (نک: اشعری، ۶۸/۱-۶۹).

در میان گروه‌های زیدی شاخه جارودیه به علت قرابت بیشتر با تفکر امامیه و برخی تعالیم امامی از شدت عمل بیشتری نسبت به موضوع امامت برخوردار بود و از این نقطه نظر، امکان انتساب رفض بر این گروه بیشتر بود. پیروان این شاخه از زیدیه اعتقاد داشتند پیامبر (ص) به طور ضمنی و در قالب توصیفات، به جانشین پس از خود اشاره کرده است. از این موضوع به نص خفی و یا «نص بالوصف لا بالتسمیه» تعبیر شده است (شهرستانی، ۱۵۸/۱؛ اشعری، ۶۷/۱). در این مساله جارودیان هیچ تسامحی به خرج نمی‌دادند؛ به طوری که گفته شده آن‌ها از دیگر همکیشان زیدی خود به دلیل عدم رعایت این حق برای امام علی (ع)، تبری می‌جستند و آنان را تکفیر می‌کردند (بغدادی، ۲۴/۱). از آن جا که جارودیه امام را واجب الطاعه و متخلف از او را کافر می‌دانستند (نوبختی، ۴۸)، به متخلفان از امامت حضرت علی (ع) خرده می‌گرفتند و حکم به تکفیر صحابه از جمله شیخین می‌دادند (اشعری، ۶۷/۱) و از خلیفه اول و دوم برائت می‌جستند (ناشی اکبر، ۴۲).^۱

۲-۳-۳- سنی متشیع

پس از وفات پیامبر (ص) حوادثی مانند ماجرای سقیفه و به خصوص قتل عثمان جو ضدشیعی سنگینی

۱. برای اطلاع بیشتر درباره زیدیه و گرایش‌های درون‌فرقه‌ای آن رک: حمیدالدین، عبدالله بن محمد، *الزیدیه قراءة فی المشروع و بحث فی المکنونات*، صنعاء، ۱۴۲۴ق. برای اطلاع از جارودیه و میزان قرابت آن با شیعه رک: تاره، مسعود، «جارودیه»، در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۷، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۲۶۲-۲۶۴.

را پدید آورد؛ با وجود این، عده‌ای از مردم، حتی در زمان خلافت اموی، همچنان مراتب وفاداری حداقلی خود را به خاندان پیامبر (ص)، در سطحی چون ابراز محبت به ایشان، ذکر فضائل اهل بیت (ع) و حتی اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) در علم و سابقه و فضل نسبت به دیگران، حفظ کردند. چنان‌که گذشت، این جوّ ضد شیعی در خلافت اموی به خصوص با رشد جریان عثمانیه، سبب شد که عده‌ای از اهل سنت که در اکثر مسائل موافق اندیشه رایج اهل سنت بوده و صرفاً به اعتقادات حداقلی شیعی (مانند افضلیت امام و حب او) پایبند بودند، شیعی و حتی رافضی خوانده شوند (نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۰۷/۵).

ابن حجر در تفسیر معنای واژه علوی، که ناظر به یک راوی در متن سند حدیثی در صحیح بخاری بود، می‌گوید: «فلانی علوی بود؛ یعنی علی (ع) را در فضل و علم بر عثمان مقدم می‌داند و این مذهب و اعتقادی مشهور، برای گروهی از اهل سنت ساکن در کوفه بوده است» (ابن حجر، فتح الباری، ۱۹۱/۶). همانطور که ملاحظه می‌شود، ابن حجر جماعتی از کوفیان سنی را که معتقد به نوعی افضلیت (در اینجا تقدم بر عثمان) برای حضرت علی (ع) بوده‌اند، «علوی سنی» خوانده و آن را مذهب مشهور و غالب کوفیان دانسته است.

به طور کلی، در طول تاریخ کسانی که به امامت اهل بیت (علیهم السلام) معتقد نبوده و با وجود این، دوستدار ایشان بوده و در اظهار دوستی ایشان به شیعیان شباهت داشتند، «مُتَّشِع» خوانده می‌شده‌اند؛ چنان‌که از حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) به «متشعاً ظاهر التشیع» (ابن جوزی، ۱۳۴/۱۶) و نیز از برخی دیگر از رجال اهل سنت به «متشعاً سنیا و کان موالیا لآل رسول الله علیه السلام» (نک: ابن خلدون، ۵۱۲/۴) یاد شده است.

نظر به آنچه گفته شد، در تعریف این گروه می‌توان گفت: سنی متشیع به افرادی گفته می‌شده است که دوستدار آل محمد (ص) و به نوعی قائل به افضلیت حضرت علی (ع) بوده‌اند؛ هرچند اعتقادی به وجود امامت منصوص و خلافت بلافضل حضرت علی (ع) (وجه افتراق با امامیه) نداشته و به دنبال مقدمه‌سازی برای حکومت یک فاطمی قائم به سیف (وجه افتراق با زیدیه) نیز نبوده‌اند؛ بلکه تنها عامل اساسی که آنان را زیر یک پرچم گردآورده و به آن‌ها هویت می‌بخشید، ابراز محبت به خاندان پیامبر (ص) و به طور خاص شخص امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است.

۳- انطباق مولفه‌های رفض و تشیع با جریان‌های منسوب به تشیع

تا این جا معنا و مفهوم رفض و تشیع و ملاک‌های متمایزکننده این دو در میان علمای اهل سنت و

مولفه‌های فکری جریان‌های منتسب به تشیع در قرون ابتدایی گفته شد. همچنین مشخص شد که لفظ شیعه به گروه‌های متعددی با حداکثر و یا حداقل قرابت فکری و اعتقادی با آموزه‌های شیعه اثنی عشری اطلاق می‌شود؛ ولی برای رسیدن به سوال اصلی تحقیق، یعنی انحصار یا عدم انحصار واژه رافضی در شیعه امامی، باید در گام بعدی به انطباق ملاک و مولفه‌های فکری رفض با جریان‌هایی از تشیع که مشخصه‌های آن سابقاً گفته شد، پرداخت تا روشن شود آیا به‌جز امامیه، گروهی دیگر هم در معرض انتساب به این عنوان بوده است.

چنان که گفته شد، رافضی در کتب رجال اهل سنت به نحو قضیه مانعة الخلو، دست‌کم دارای یکی از این ملاک‌های فکری است: ۱- اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت شیخین؛ ۲- سب و لعن صحابه و از جمله شیخین به دلیل تمرد از نص درباره خلافت امام علی (ع). از میان فرقه‌های منتسب به تشیع، امامیه به دلیل اعتقاد به وجود نص بر خلافت حضرت علی (ع) و در نتیجه عدم مشروعیت خلافت شیخین در معرض انتساب به رفض بوده‌اند؛ ولی به دلیل اعتقاد به تقیه و رعایت دستور امامان خود در این مورد، اقدام به سب و لعن علنی نمی‌کردند و اعتقاد خود را هم پنهان نگاه می‌داشتند؛ از این رو، کمتر در معرض اتهام به ترفض قرار می‌گرفتند؛ از سوی دیگر با توجه به مطالب پیش‌گفته، شیعیان زیدی به دلیل اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع) بر همه صحابه و حتی شیخین و با عنایت به وجود جریان عثمانی که حتی اندک علاقه و محبت به اهل بیت (ع) را بر نمی‌تابید، در موضع انتساب به رفض قرار می‌گرفتند؛ به‌ویژه شاخه جارودیه از فرقه زیدی که علاوه بر اعتقاد به افضلیت حضرت علی (ع)، به وجود نص خفی بر خلافت بلافضل امیر مومنان (ع) نیز معتقد بودند (شهرستانی، ۱۵۸/۱) و بر خلاف دیگر فرقه‌های زیدی متمردان از این نص و از جمله شیخین را مورد تکفیر و لعن قرار می‌دادند (اشعری، ۶۷/۱) و از آن دو برانت می‌جستند (ناشی اکبر، ۴۲). این اعتقادات زیدی و به خصوص جارودیه به دلیل عدم باور آنان به تقیه سبب می‌شد به صورت علنی عقیده خود را ابراز کنند و بیشتر از هر جریان منتسب به تشیع، به عنوان مصداق رافضی شناخته شوند؛ از این رو، ابن حبان (د. ۳۵۴ق) درباره هارون بن سعد عجلی می‌نویسد: «غالباً فی الرفض وهو رأس الزیدیه» یعنی او غلوکننده در رفض و از رهبران زیدی است (۹۴/۳)؛ یعنی با وجود اینکه تصریح به عقیده رفض او دارد، او را از رئوس و رهبران زیدی دانسته است. افزون بر امکان وقوعی انتساب گروه‌های غیرامامی به رفض، در عمل نیز با نام افرادی مواجهیم که زیدی مذهب‌اند، ولی منتسب به رفض شده‌اند که در ادامه به چند مورد از این راویان اشاره می‌کنیم:

عبیدالله بن موسی (د. ۲۱۹ق): منابع اهل سنت عبیدالله را شیعه افراطی دانسته‌اند و برخی از آن‌ها نیز انتساب اعتقاد رفض به او را بعید ندانسته‌اند. ابوعبیدالله آجری درباره او می‌نویسد: «او شیعه‌ای آتشین

بود که روایت از وی جایز است» (مزی، ۱۶۹/۱۹). ساجی (د. ۵۰۷ق) می‌گوید: «صادق و گرفتار تشیع افراطی است» (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۷/۷). یعقوب بن سفیان (د. ۲۷۷ق) نیز درباره او چنین گفته است: «او شیعی است، ولی اگر کسی بگوید او رافضی است، آن را انکار نمی‌کنم» (همان، ۴۷/۷). با وجود این، کتب رجالی زیدیه او را زیدی معرفی کرده‌اند (ابن ابی‌الرجال، ۳۰۹/۲) و ذهبی اعتقاد به افضلیت شیخین را به او نسبت داده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۵۶/۹) و منابع شیعی جز شیخ در رجالش (طوسی، رجال، ۲۳۵) از او حرفی به میان نیاورده‌اند؛ از این رو، عبید الله بن موسی را با وجود اتهام به رفض نباید امامی دانست؛ بلکه قرائن و تصریح کتب رجال، دلالت بر زیدی بودن او دارد.

عباد بن یعقوب (د. ۲۵۰ق): عباد توسط برخی رجالیان اهل سنت متهم به رفض نیز شده است. ابن حبان درباره وی آورده است: «او رافضی و مبلغ اندیشه رفض است» (ابن حبان، ۱۷۲/۲). ابن حجر نیز او را رافضی دانسته است (ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۹۱/۱) و ذهبی پس از ذکر سخن وی مبنی بر براءت از دشمنان خاندان پیامبر (ص)، این رفتار او را مبدأ رفض دانسته است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۳۷/۱۱). با وجوی این، شیخ طوسی از منابع شیعی، او را عامی المذهب معرفی کرده است (طوسی، الفهرست، ۳۴۳) و ابوالفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ق) از منابع زیدی نیز وی را از وجوه زیدیه و خروج‌کنندگان با محمد بن قاسم از امامان زیدی در ایام خلافت معتصم برشمرده است (ابوالفرج اصفهانی، ۴۶۵). عباد در اثر ابن ابی‌الرجال، از دیگر کتب رجالی زیدیه، نیز زیدی شمرده شده است (نک: ابن ابی‌الرجال، ۱۸/۳).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج و اعتقاد صریح برخی از علمای رجالی شیعی (نک: شوشتری، ۱/ مقدمه، ۲۲) و سایر محققان شیعه و اهل سنت که در مقدمه بیان کردیم، وقتی لفظ رافضی در توصیف یک راوی به کار رود، نمی‌توان صرفاً او را شیعه امامی دانست و احتمال زیدی بودن او هم وجود دارد.

نتیجه

بر اساس آنچه که گفته شد می‌توان موارد زیر را به مثابه دست‌آوردهای این مقاله عنوان کرد:

۱- جریان‌های عثمانی و علوی که در قرن اول هجری و بعد از ماجرای قتل عثمان به وجود آمدند، سبب تأثیر بر نحوه تلقی جامعه مسلمانان از عنوان تشیع و رفض شدند. جریان عثمانی به علت عداوت شدید با اهل بیت (ع) جو سنگینی برضد پیروان ائمه (ع) ایجاد کرده بود؛ به نحوی که گاهی صرف ابراز محبت و اظهار اندک تمایلی به اهل بیت (ع) نیز سبب شیعی و حتی رافضی شمرده شدن یک راوی می‌شد و این در حالی بود که گاه «شیعه» به معنای مصطلح امروزی نبود و حتی در برخی موارد مانند شافعی از

مشاهیر عالمان اهل سنت بود.

۲- بر اساس اظهارات عالمان رجالی اهل سنت، در عرف اهل سنت متقدم، شیعی به کسی اطلاق می‌شد که اندک تمایلی به اهل بیت (ع) داشت یا قائل به مرتبه‌ای از فضیلت برای حضرت علی (ع) نسبت به خلفاء و صحابه بود. علاوه بر این، به کسی که اعتقاد به عدم مشروعیت خلافت شیخین داشت و یا صحابه و شیخین را سب و لعن می‌کرد رافضی گفته می‌شد.

۳- زیدیان به دلیل اعتقاد به فضیلت امام علی (ع) بر همه صحابه در معرض انتساب به رفض بودند. گروه جارودیه، از شاخه‌های ایشان، نیز به دلیل اعتقاد به وجود «نص خفی بر خلافت» حضرت علی (ع) و تبعاً تکفیر متمردان از این نص از جمله شیخین، مانند امامیه منتسب به رفض شدند؛ خاصه آنکه زیدیه بر خلاف امامیه به تقیه اعتقادی نداشتند و همین سبب می‌شد که نسبت به امامیه بیشتر در معرض انتساب به رفض قرار گیرند.

۴- واژه رفض در میان متقدمان، توسعه معنایی داشته است و بر خلاف تصور برخی از پژوهشگران، منحصر به امامیه نبوده است. ممکن است برخی به اشتباه رافضیان را به معنی شیعیان اثنی عشری دانسته باشند، اما این برداشت تلقی عموم نیست و به هر گروهی که خلافت شیخین را مردود دانسته و یا آنها را لعن می‌کردند، رافضی گفته می‌شد. به هر رو، در زمان حاضر مفهوم این واژه محدود شده و تنها به شیعیان امامیه اختصاص یافته است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آقائوری، علی، خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۵ ش.
- ابن ابی‌الرجال، مطلع البدور و مجمع البحور، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن تیمیه، ابوالعباس احمد، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشریعه، دار النشر، بیروت، ۱۴۰۶ق.
- ابن حبان، محمد، کتاب المجروحین، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- ابن حجر، احمد بن علی عسقلانی، تهذیب التهذیب، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- _____ تقریب التهذیب، تحقیق: محمد عوامه، دارالنشر و دارالرشید، سوریه، ۱۴۰۶ق.
- _____ فتح الباری، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی و محب الدین الخطیب، دار احیاء التراث العربی،

بیروت، ۱۴۰۸ق.

_____ هدی الساری لفتح الباری؛ مقدمة صحیح البخاری، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۷۹ق.

ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.

ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الإستیعاب، به کوشش علی محمد البجاوی، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲ق.

ابن عدی، عبدالله، الکامل، به کوشش یحیی مختار غزوی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، دار الکتب العلمیه، بی جا، بی تا.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهایة، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.

ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، دار المعرفة، بیروت، بی تا.

ابن اثیر، مجدالدین، النهایة، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.

ابو هلال عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق اللغویة، قاهره، ۱۳۵۳ق.

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.

ابوحاتم رازی، احمد بن حمدان، الزینه، تحقیق: عبدالله سلوم سامرائی، بی جا، بی تا.

ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، السنن، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، به کوشش هلموت ریتز، دار النشر، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.

الویری، محسن، «گونه‌شناسی انتقادی دیدگاه‌ها در پیدایش تشیع»، در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۸، پاییز ۱۳۹۱، صص ۷-۵۲.

بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، دارالنشر و دار ابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۷ق.

بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية، دارالنشر، بیروت، ۱۹۷۷م.

پاکتچی، احمد، «اصحاب حدیث»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۳-۱۲۶.

_____ «امامیه»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۱۵۸-۱۷۶.

تاره، مسعود، «جارودیة»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۷، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، صص ۲۶۲-۲۶۴.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفاية فی علم الرواية، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ق.

ذهبی، شمس الدین محمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، به کوشش عمر تدمری، دار الکتب العربی،

بيروت، ١٤٠٧ ق.

_____ سير أعلام النبلاء، به كوشش شعيب الأرنؤوط و حسين أسد، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٣ ق. -

_____ ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق: شيخ علي محمد معوض و شيخ عادل أحمد عبدالموجود، دار النشر، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٥ م.

زيدى، محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق مجموعة من المحققين، دارالنشر، بي جا، بي تا.

سبحانى، جعفر، الملل و النحل، مركز مديريت حوزه علميه، قم، ١٣٣٦ ش.

شوشترى، محمد تقى، قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٠ ق.

شهرستانى، محمد، الملل و النحل، به كوشش محمد سيد كيلانى، دار النشر، بيروت، ١٣٩٥ ق.

صبيحى، احمد محمود، فى علم الكلام، بي جا، ١٤١١ ق.

صنعانى، عبدالرزاق بن همام، المصنف، تحقيق: حبيب الرحمن اعظمى، المجلس العلمى، بيروت، بي تا.

طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، مكتبة العلوم و الحكم، موصل، ١٤٠٤ ق.

طوسى، محمد بن حسن، رجال، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤٢٧ ق.

_____ الفهرست، تصحيح: محمدصادق بحر العلوم، مكتبة المرتضوية، نجف، ١٤٢٠ ق.

عجلى، احمد بن عبدالله، تاريخ الثقات، به كوشش امين قلجعى، دار الكتب العربى، بيروت، ١٤٠٥ ق.

عقبلى، محمد بن عمرو، كتاب الضعفاء الكبير، به كوشش عبدالمعطى امين قلجعى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٤ ق.

فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، دارالفكر، تهران، ١٤٠٣ ق.

قاضى مسورى، احمد بن سعدالدين، الرسالة المنقذة من الغواية فى الطرق الروايه، تحقيق: حمود بن عبدالله اهنوى، مكتبة البدر، بي جا، ١٤١٧ ق.

قاسمى، الياس، امام بخارى و جايگاه صحيحش، مركز چاپ و نشر، بي جا، ١٣٩٠ ش.

مزى، يوسف بن زكى، تهذيب الكمال، تحقيق: بشار عواد معروف، دار النشر، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٩٨٠ م.

نصر بن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة آية الله مرعشى، قم، ١٣٨٢ ق.

ناشى اكبر، ابوالعباس عبدالله، مسائل الامامه، تحقيق: فان اس، بيروت، ١٩٧١ م.

نساى، احمد بن شعيب، خصائص اميرالمؤمنين على بن ابى طالب، قم: دارالتقليين، ١٣٧٧ ش.

نوبختى، حسن بن موسى، فرق الشيعه، مطبعة الدولة، استانبول، ١٩٣١ م.

Kohlbeig, "the term Rafida in Imami Shia Usage", in *Journal of the American Oriental Society*, v.99, 1979, pp.677-679.

Van Ess, Josef, *Theology and Society in the Second and Third Centuries of the Hijra*, translated by John Okan, Leiden, Brill, 1990.